

## عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

## نهضت‌های ملی ایران

(۲۷)

در مورد مرک فضل بن سهل ایرانی (نوالریاستین) وزیر باتدبیر و دانشمند مأمون نوشته‌اند که پس از قتل وی صندوقچه‌ای سر به مهر در اموال او یافتند و بتصور وجود جواهر آلات آنرا گشودند در داخل آن پاره‌ای حریر و بر آن این جملات نوشته شده بود (هداما قاضی الفضل ابن سهل علی نفسه وقضی انه یعیش ثمانیة واربعین سنه ثم یقتل بین الماء والنار) (۱) و با خواندن این نوشته از بزرگی طبع و قدرت روحی فضل همه متعجب شدند و بر او رحمت فرستادند .

بطور کلی عموم مورخان از اطلاع فضل بن سهل (نوالریاستین) بر علوم نجوم و حکمت داستانها نقل کرده‌اند همانطوریکه بیان شد چون از راه نجوم آگاهی یافته بود که در روز معینی خون او بین آب و آتش ریخته خواهد شد در همان روز حمام رفت و برای دفع شر و رهایی از تقدیر آسمانی فصد کرد ولی در همان حال فرستادگان خلیفه به حمام داخل شدند و خون او را همانطور که پیش بینی کرده بود در بین آب و آتش بر زمین ریختند واقعه عبرت انگیزی از مادر فضل بن سهل حکایت کرده‌اند که نقل آن موجب سربلندی مادران ایرانی است نوشته‌اند پس از قتل فضل مأمون برای تسلیت نزد مادر او که فصیح‌ه‌ای دنیا دیده بود رفت ، مادر داغ دیده فضل از فقدان فرزند پر قدرت و محبوب خود بیش از حد بیقراری مینمود ، خلیفه زبان به نصیحتش گشود و برای دلداری او چنین گفت فضل بن سهل به رحمت حق پیوست دست از گریستن و

جزع کردن باز دار ، من بجای او پسر تو باشم و در تمام مدت عمر شرایط فرزندى بجای آورم ، مادر فضل جواب داد ، اى مأمون برفقدان فرزندى چون فضل چگونه زارى نمايم که به سبب مرگ او مرا فرزندى چون تو پيدا شود مأمون با شنيدن پاسخ دندان شکن اين شيرزن ايرانى ديگر حرفى نزد تا مبادا بيش از اين موجبات شرمندگى خود را فراهم سازد ، عموم مورخان در مورد ميزان دارائى شخصى فضل بن سهل وزير مقتدر مامون بعد از مرگش اتفاق دارند و نوشته اند که ( فضل رانه مالى بود و نه مزرعه اى و نه اسبى و نه ظرفى به جز پنج غلام و يك اسب و يك يابو ) (۱) اين مطلب كاملا ميرساند که فضل بن سهل (ذوالرياستين) برخلاف برمکيان که در دوران قدرت خيره کننده خود بجای تدبير در دستگاه هارون برای استقلال ايران ب فکر جمع آورى ثروت و عيش و عشرت بودند تمام تلاش و کوشش خود را در راه نيل به هدف مقدس ملي مصروف داشته است .

گفته يکى از نزديکان فضل بن سهل بنام غسان بن عباد مورد ديگرى برای تائيد اين اظهار نظر است زیرا طبق اين گفتار فضل تلويحا اظهار داشته که اگر در راه مقصود خود موفق گردد همه چيز در اختيار خواهد داشت و آن گفته چنين است :  
 غسان بن عباد گفت : روزى به فضل گفتم اى امير کاش مي فرمودى تا برايت مزرعه ها و مستغلاتى تهيه ميشد گفت . و اى بر تو چرا ؟ اگر آنچه بدست دارم بماند دنيا هميشه مزرعه و مستغل من است و اگر از دست برود پس آنچه دارم جز به نابودى از دست نخواهد رفت .

از بزرگواری و بذل و بخشش فضل بن سهل نیز در تواریخ بسیار سخن رفته است.

### انتصاب حسن بن سهل بمقام وزارت

بعد از قتل فجیع و ناگوار فضل بن سهل اندیشه مند بزرگ ایرانی در سرخس مامون برای از بین بردن آثار جرم و اثبات حسن نظر خود فرمان وزارت را بنام حسن بن سهل برادر وزیر مقتول خود که در آن زمان بعنوان نماینده خلیفه و فرمانروای عراق در آن سامان بسر میبرد صادر کرد و پوران دختر زیبای حسن بن سهل را که از مدتها قبل دل درگرو عشق اوداشت از وی خواستگاری نمود ، بنظر مأمون با این ترتیب مراتب اخلاص و ارادت خود را نسبت به خاندان سهل و در نتیجه ایرانیان ظاهر کرده تا هیچگونه سوءظن از بسابت قتل فضل بن سهل وزیر مقتدرش متوجه او نگردد .

### شهادت علی بن موسی الرضا

پس از انجام کارهای لازم در سرخس موکب خلافت به طوس رهسپار گردیدند همانطوریکه گفته شد در این سفر ولیعهد مأمون علی بن موسی بن جعفر (ع) نیز همراه او بود طبق نقشه طرح شده قبلی اجرای صحنه دیگر سیاست مزورانه مأمون دروادی طوس تعیین شده بود و حال که فضل بن سهل مسبب اصلی تعیین ولیعهد از خانواده غیر عباسیان یعنی علویان از میان برداشته شده بود خود ولیعهد یعنی علی بن موسی الرضا که قیام مردم عراق و انتخاب ابراهیم بن مهدی بجای مامون بعنوان خلیفه بعالت تعیین او بعنوان ولایتعهد بود باید از بین برود زیرا اعلام صریح بر کناری حضرت رضا از مقام ولایتعهدی با در نظر گرفتن جمیع جوانب بهیچوجه مصلحت نبود و تنها راهی که برای رهائی از این مهلکه و تحکیم مبانی خلافت پس از قتل فضل بن سهل بنظر مامون رسیده بود از بین بردن سریع ولیعهد آنهم بطور خیلی سری و محرمانه بود که

میایست قبل ورود خلیفه به بغداد بانجام برسد و کوئی انجام اینکار در طوس تعیین شده بود زیرا اتفاقات بعدی این موضوع را کاملاً تأیید کرده است .

عموم مورخان نوشته‌اند وقتیکه مامون و همراهانش از سرخس بطوس رسیدند در قریه‌ای بنام نوقان توقف کردند در اینجا علی بن موسی الرضا در بستر بیماری افتاد و بعد از سه روز نجوی دارفانی را بدروود گفت و گفته شده که علی بن هشام انار مسمومی به او خورائید و مامون بر مرکب وی سخت بی‌تابی نشان داد، برخی نوشته‌اند هفت منزل پیش از ورود به طوس امام رضا را مرضی عارض شد و هر روز بیماری او شدت مییافت تا بطوس رسید ناگزیر از شدت بیماری و تب در آنجا بستری شد و مامون روزی دو مرتبه به عیادت وی می‌آمد تا در روز سوم ضعف بر او مستولی گردید و از این جهان در گذشت .

صاحب کتاب منتهی‌الامال نقل از ابن بابویه و شیخ مفید نوشته است (۱) که از علی بن الحسین کاتب روایت کرده‌اند که امام رضا (ع) راتبی عارض شد و بهمین جهت اراده فصد کرد مامون به یکی از غلامان خود بنام عبدالله بن بشیر گفته بود که ناخنهای خود را بلند نگاهدارد وقتی که حضرت رضا را بنا به اصرار و نقشه قبلی برای بهبودی به فصد ترغیب نمودند زهری را که مانند تمر هندی سیاه بود در زیر ناخنهای بلند خود پنهان کرده و در موقع فصد در خون حضرت رضا داخل نماید و در نتیجه با انجام اینکار آن حضرت در اثر زهری که به خون او وارد شده بود مسموم گردید و به شهادت رسید .

و بروایت دیگر حضرت رضا از انجام فصد خودداری کرد بنا بر این طبق نقشه ماهرانه دیگری چون در خانه‌ایکه امام رضا بستری شده بود درختهای انار زیادی داشت

مأمون همان غلام را گفت که با ناخنهای زهرآلود چند انار از باغ بچیند ، وقتی غلام انارها را آورد گفت اینها را برای آن جناب در جامی دانه کن و جام را بدست خود گرفت و نزد امام گذاشت و گفت از این انار تناول نمائید زیرا برای ضعف و رنجوری شما نیکوست .

و آنحضرت در اثر تناول انار زهرآلود بدورد حیات گفت ، برخی دیگر نوشته اند که بوسیله انگور زهرآلود مسموم شده است .

تاریخ شهادت حضرت رضا در اوایل سال ۲۰۳ هجری ثبت شده است لیکن ابن اثیر و طبرسی به تصریح نوشته اند که این واقعه جان گداز در آخر ماه صفر سال مذکور اتفاق افتاده ، یعقوبی در مورد این واقعه نوشته است که خبر داد مرا ابوالحسن بن عباد و گفت مأمون را دیدم که قبائلی سفید در برداشت و در تشییع جنازه رضا سر برهنه میان دو قائمه نعش پیاده میرفت و میگفت ای ابوالحسن پس از تو بکه دلخوش باشم ، بهر حال با ترتیبی که گفته شد این خلیفه زبرک عباسی برای حفظ موقعیت خود فضل بن سهل را دمرد بزرگ ایرانی و امام علی بن موسی الرضا امام هشتم شیعیان را از سر راه خلافت خود برداشت .

قیام منصور بن عبدالله بن یوسف برم نیز که برضد خلافت مأمون در خراسان برپا شده بود توسط لشکر اعزامی از طرف مأمون با موفقیت سرکوبی شد و سر کرده قیام کنندگان به قتل رسید و همه حکام و فرماندهان مشرق ایران به اطاعت درآمدند و هیچگونه نگرانی از خراسان در بین نبود .

نوشته اند در همین موقع پادشاه ثبت که اسلام آورده بود بر مأمون وارد شد و بت زرین خود را بر تختی زرین و گوهر نشان پیشکش آورد و مأمون آن را به سوی

کعبه فرستاد تا مردم بدانند که خدا پادشاه تبت را توسط او به اسلام هدایت کرده است .

مأمون با خیال آرام از هر شهری که میگذشت مدتی اقامت میگزید و به اصلاح امور میپرداخت در موقع بیرون رفتن از خراسان رجاء بن ابی ضحاک یکی از خویشاوندان حسن بن سهل را به جانشینی برگزید و انجام امور خراسان را به عهده او محول کرد .

مأمون با تأنی پس از عبور از شهرهای قومس به ری وارد شد در این شهر مردم از زیادی خراج پیش وی شکایت بردند و او نیز با توجه بموفقیت‌های پی‌درپی گذشته طبق نوشته مجمل فصیحی ( دو بار هزار هزار درم از خراج ری جهت تخفیف رعایا وضع فرموده بدیشان بخشید ) (۱) و به سفر خود بسوی بغداد ادامه داد .

### ورود مأمون به بغداد

سرانجام مأمون سفر پرحادثه و طولانی خود را به پایان رسانید و در حالیکه بیش از یکسال و نیم راه بین مرو و بغداد را طی کرده بود در ربیع‌الاول سال ۲۰۴ هجری به بغداد وارد شد .

چیزی که بیش از همه جلب توجه میکرد پرچم و لباس سبز خلیفه و اطرافیان وی بود که پس از کشته شدن ولیعهد او امام رضا همچنان به چشم میخورد ولی این وضع برای حفظ ظاهر و سخت موقتی بود زیرا يك هفته بعد از ورود به بغداد دفعه مأمون لباس سبز را از تن درآورد و لباس سیاه که آرم عباسیان بود پوشید و دستور

داد عموم افراد سپاه و دربار او لباس سیاه بپوشند و بعد از این از پوشیدن لباس سبز خودداری نمایند .

با انجام اینکار مأمون تغییر سیاست خود را بطور آشکار اعلام داشت و بدین- ترتیب جرم دو قتل بزرگ تاریخی را که بطور نهانی وقوع یافته بود و جریان وقایع آن نیز در صفحات گذشته بیان شد بطور قطعی و مسلم بر کردن گرفت و با افکار بلندی که در راه بسط و احیاء علم و فرهنگ در جامعه اسلامی داشت و از هر گونه کوشش و تلاش در این راه خودداری نمیکرد مع الوصف نام خود را تنگین نموده و خود را مورد طعن و لعن شیعیان و همچنین نفرت ایرانیان قرارداد .

نا تمام



یکی را شنیدم از پیران مریدی که مریدی را میگفت ای پسر  
چندانکه تعلق آدمی بروزی است اگر بروزی ده بودی بمقام از ملائکه  
در گذشتی .

(سعدی)